

## «نگاهی کوتاه به زندگانی پیامبر اسلام»

نویسنده: سید حمید الله جعفری

ماه ربیع الاول ماه میلاد مسعود پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد، بمناسبت این میلاد مسعود و گرامیداشت هفته مبارک وحدت، مطالبی کوتاهی را در چند محور خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می نمایم:

### ۱- زمان ولادت:

در زمان تولد این مولود مسعود، اختلاف است؛ اکثر علمای امامیه تولد آن بزرگوار را در هفدهم ربیع الاول، در صبح جمعه می دانند. مرحوم کلینی و بعض دیگر، این زمان را روز دوازدهم گفته اند؛ ایشان در این باره می فرمایند: «پیامبر اسلام، روز دوازدهم ربیع الاول، در سال عام الفیل، روز جمعه نزدیک زوال به دنیا آمد و بعضی گفته، در نزد طلوع فجر بوده است.» (۱) اما برادران اهل سنت، روز دوازدهم ربیع الاول را اکثراً قبول دارند و بعضی هم در هشتم گفته اند. محمد احمد جاد المولی می نویسد: «چنانکه مشهور است، پیغمبر در بامداد روز نهم از ماه ربیع الاول، از سال عام الفیل، یا بنا به تحقیق دانشمند بزرگ مرحوم محمود پاشای فلکی در بامداد روز نهم از ماه نامبرده، از سال ۵۷۱ میلادی در مکه متولد شده...» (۲) مسعودی روز هشتم را تأیید می کند.

حافظ ابن کثیر، در کتاب بدایة و النهایة، به نقل از روایاتی که به ابن عباس ختم می شود می گوید: «رسول خدا (ص) در روز دوشنبه به دنیا آمد و در روز دوشنبه مبعوث به رسالت گردید و در روز دوشنبه از مکه به سوی مدینه هجرت نمود... و در روز دوشنبه از دنیا رفت» (۳) ایشان در این کتاب نظر امامیه را رد می نماید.

مسلم نیز در کتاب صحیح خود چنین می گوید: «از رسول خدا (ص) از روزه ای روز دوشنبه سؤال شد؟ آن حضرت گفت: «در آن روز، من متولد شدم، در آن روز نازل شد بر من (ملک، وحی، قرآن)» اختلاف در زمان تولد آن حضرت، بیش از اندازه است. همه در عامل الفیل اتفاق دارند؛ اما این سال عامل الفیل هم روشن نمی باشد. تاریخ ۵۷۱ میلادی را که قبلاً گفته شد، نیز بعضی رد نموده و بر اساس اینکه مورخین سال وفات آن حضرت را ۶۳۲ میلادی گفته اند، بر اساس آن ۵۶۹ یا ۵۷۰ میلادی می شود. ولی اختلاف، در ولادت آن حضرت، چه در روز دوازدهم یا هفدهم باشد، هیچ تأثیری روی رسالت و پیامبری حضرت ندارد و نمی تواند سبب نقص و کمبودی در این جهت به حساب آید. این اختلاف در سرنوشت مسلمانان و مسیر اسلام و هدف اصلی آن نیز نقشی ندارد. پافشاری روی تاریخ تولد، با علم به اینکه در آن زمان از تاریخ نویسی در میان عربهای جاهلی خبری نبود، و آنها واقعه های مهم را ابتدای تاریخ خود می گرفتند که پس از گذشت نسلی آن تاریخ هم فراموش می گشت؛ جز تعصب خشک و انحراف از مقصد اصلی چیزی دیگری نیست.

ذکر تاریخ تولد آن حضوت، و اختلافاتی که در این زمینه وجود دارد؛ در این نوشته، تنها به خاطر این مقصود انجام گرفته است تا نشان داده شود که مسلمانان چه اندازه با مسأله از روی عناد و تعصب و یک دندگی برخورد نموده و در همه ی تاریخها، صفحات بسیاری را در این رابطه و رد نظر مخالفت اختصاص داده اند؛ در



صورتی که این کار لازم نبوده و نیست. این نحوه برخورد، روی مسأله غیر مهم، جز سوژه تبلیغاتی دادن به دست دشمن و منافقین و مخالفین اسلام، چیزی دیگری نبوده؛ و آبی است که در آسیاب دشمن ریخته می شود.

درست است که باید تمام حالات رسول خدا(ص) مرحله به مرحله پی گیری شده و زیر ذره بین تحقیق قرار گرفته و ثبت گردد؛ اما این در صورتی لازم است که آن حالتها نقشی در روند زندگی پیامبر و مسلمانان داشته باشد؛ بزرگ کردن موارد مثل تاریخ تولد و پا فشاری روی آن، جز فراموش کردن اصول اصلی و ایجاد اختلاف میان مسلمانان، چیز دیگری نمی باشد. در حالیکه عده ای از علماء دو طرف، روی زمان تولد آن حضرت توافق دارند، چرا ما روی این اختلاف پا فشاری کنیم، در وضعیت کنونی که استکبار جهانی، برای به یغما بردن ثروت ملی مسلمانان، و ضربه زدن به اسلام، از هیچ ترسند و توطئه ای علیه مسلمانان ابا و امتناعی ندارند؛ و برای ایجاد اختلاف و بر هم زدن اتحاد مسلمانان از هر وسیله ای ممکن استفاده می نمایند؛ چرا ما خود، در پی اختلافهای بی اهمیت با آنها هم صدا شده و در راه رسیدن به مقاصد شوم و شیطانی، آنها را یاری دهیم؟!

## ۲ - بشارت انبیاء بر آمدن پیامبر خاتم

آنچه که می تواند مهم باشد، که هست، موضوع آمدن پیامبر اسلام و خبر دادن انبیاء گذشته به پیرامون خود می باشد؛ که می تواند به عنوان حجت قطعی به پیروان ادیان دیگر ارائه گردد. تولد پیامبر اسلام، ابتداء به ساکن نبوده بلکه ادیان الهی همه از آمدن آن خبر داده است. اصلاً یکی از وظایف مهم انبیاء مرسل، نوید این تولد مسعود بوده است. قرآن در این باره می فرماید: «و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقاً لِمَا بَیْنَ یدِی مِنَ التَّوْرَاتِ وَ مَبشُراً بِرَسُولِ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَدُ...» هنگامی که حضرت عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده ای خدایم به سوی شما، تصدیق کننده تورات، آنچه پیش روی شماست، و در حالیکه بشارت دهنده هستم به رسول بعد از خود که اسم او احمد است. (۵)

در آیه دیگر می فرماید: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الَّذِیْ یُجَدُّونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَ رَبِّهِمْ فِی السُّورَاتِ وَ الْاِنْجِیلِ...» آنانی که پیروی می کنند رسول و نبی درس ناخوانده و کتاب و مکتب ندیده را، علائم و نشانه های او را در تورات و انجیل می یابند. (۶)

علی علیه السلام می فرماید: «اللی ان بعث الله سبحانه محمداً رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم)... مأخوذاً علی النبیین میثاقه مشهوره سماته کریماً میلاده...» تا اینکه خداوند سبحانه محمد(ص) را فرستاد، ... در حالیکه از پیغبران (پیشین) عهد و پیمان گرفته شده بود، (تا آنها به پیامبری آن حضرت اقرار نموده و برای امتهای خود نیز، بشارت آمدن او را با نشانه ها بدهند) علامات و نشانه های او مشهور شده و ولادت او گرامی و پسندیده بود... (۷)

پیامبران، مخصوصاً حضرت موسی و حضرت عیسی در کتابهای خود، از آمدن این مولود مسعود، خبر داده و نشانه ها و علامات بسیاری را برای زمان ولادت او، و طلوع خورشید وجود آن بزرگوار، بیان داشته بودند. این معانی به اندازه ای روشن بود که عده ای از علماء یهود و مسیحیت، برای تولد آن سرور، روز شماری می کردند.

یکی از کسانی که بسیار مشهور است، بحیرا می باشد، بحیرا به خاطر همین نشانه ها که در تورات و انجیل خوانده بود، در مسیر راه حجاز به شام، در موضعی به نام بصری، صومعه ای ساخته بود. در آن صومعه، این مسیر را تحت نظر داشت. در سفری که حضرت ابوطالب، پیامبر اسلام را با خود به شام می برد، هنگامی که کاروان، در موضع بصری رسید، راهب از دور کاروان را می پایید. در آن هنگام وی مشاهده کرد که همراه کاروان ابری در بالای سر آنها در حرکت است که کاروان را سایبانی می کند. بحیرا از بام صومعه پائین آمد، به غلام خود دستور طبخ غذا را داد. با رسیدن کاروان او همه را به میهمانی دعوت کرد. این دعوت برای اشخاصی که سالیان متمادی آن مسیر را پیموده بودند، غیر منتظره بود و حتی از راهب با کمال تعجب سؤال هم کردند. پس از فراخوانی، بنا به روایتی، آنها



حضرت را در کنار امتعه‌ای خود گذاشته بودند؛ راهب هرچه نگاه کرد، معشوق خود را نیافت، از کاروانیان سؤال کرد که همه شما آمده‌اید؟ گفتند: پسری را در کنار بارها گذاشته‌ایم. راهب گفت: او را هم بیاورید. در حالیکه دیگران مشغول غذا خوردن بودند، راهب به سوی حضرت خیره شده بود. پس از غذا خوردن راهب حضرت را در کناری برد. ابتدا حضرت را به عنوان امتحان به لات و عزی که مردم حجاز به آنها سوگند می‌خوردند، سوگند داد؛ تا به سؤالهای او پاسخ مثبت بدهد، پیامبر اسلام گفت: «لات و عزی مگوی که در روی زمین بر من دشمن‌تر از لات و عزی نیست.» (۸)

بعد از حضرت سؤالاتی کرد، که حضرت به همه پاسخ مثبت داد و بحیرا یقین کرد که او همان پیامبر موعود می‌باشد. او به حضرت ابوطالب توصیه‌های کرد و گفت: باید او را از دست رس یهود دور نگاه داری چه آنکه اگر آنها او را بشناسند، قصد جان او را خواهند کرد.

همینطور علمای دیگری از یهود و نصاری، عرب و غیر عرب، از موقع تولد تا هنگام بعثت خبر از پیامبری آن حضرت داده‌اند، و با استناد به کتب دینی خود گفته‌اند که آن حضرت خاتم پیغمبران خواهد بود.

از تمام شواهد موجود چنین استفاده می‌گردد، که تمام ادیان الهی قبل از اسلام، جنبه‌ای مقدماتی داشته و زمینه‌ساز دین اسلام، بوده‌اند. یعنی خداوند، پیامبران پیشین را فرستاده تا مرحله به مرحله مردم را به سوی تعقل راهنمایی نمایند و هنگامی که جهان به حد بلوغ و رشد رسیده است، دین کامل را فرستاده و قرآن کتاب اندیشه و تفکر و کتاب زندگی بر تو است را عنوان معجزه پیامبر و آخرین کتاب برای انسان، به بشر عرضه نموده است.

### ۳ - آغاز زندگانی پیامبر اسلام

زندگی پیامبر با فقر و نداری آغاز می‌گردد. در همان روزهای اول تولد، مادرش شیر کافی برای تغذیه کودک خود ندارد؛ بهمین جهت، جدش او را به دایه می‌سپارد، حلیمه‌ی سعدیه با عده‌ای از زنهای طایفه‌ای بنی سعد، از خارج مکه برای گرفتن اطفال شیر خوار از اشراف مکه، به مکه آمده بودند؛ حلیمه که مرکب لاغر و ناتوانی را سوار بود، دیرتر از دیگران به مکه رسیده بود. هنگامی که او وارد مکه شد؛ همه‌ی بچه‌های اشراف را دوستانش به شیردهی گرفته بودند. تنها کودکی که بر جای مانده بود، محمد یتیم بود. زنها به خاطر اینکه او پدر نداشت، او را قبول نکردند. چون آنچه که آنها انتظار نفع و گرفتن صله را داشتند از پدر طفل بود. پس کودکی که پدر نداشت نمی‌توانست در آمد زیادی برای یک دایه داشته باشد. در مرحله‌ای اول، حلیمه از گرفتن کودک خودداری کرد ولی بعد با شوهرش گفت: چطور است که من آن کودک را بگیرم؟ نمی‌خواهم که زنان قبیله بگویند که حلیمه دست خالی برگشت؟ شوهرش قبول کرد، حلیمه در حالی که دل‌تنگ بود به سوی خانه‌ی عبدالله رفت. حلیمه می‌گوید: وقتی که من با عبدالمطلب وارد خانه‌ای آمنه شدم و چشمم به طفل آمنه افتاد شیفته‌ی او شدم او را در آغوش گرفتم و نزد شوهرم برگشتم، من شیر نداشتم، طفل خودم از گرسنگی شب تا به صبح گریه کرده بود و ما را به خواب نگذاشته بود ولی وقتی که طفل آمنه را با خود بردم، او به سوی پستان راست من میل کرد، من او را شیر دادم به اندازه‌ای که سیر شد، خواستم پستان چپم را به او بدهم نگرفت پسر خود را از پستان چپ خود شیر دادم او هم سیر شد و به خواب رفت. ماده شتری لاغری با ما بود که شیر در پستان نداشت؛ شوهرم به سراغ او رفت که مگر شیری از آن بدوشد و سد جوع خود کنیم؛ پستان شتر را پر از شیر یافت؛ به اندازه‌ای که هر دو از شیر سیر شدیم و هنوز شیر باقی مانده بود. شب را به خوبی و آرامی خوابیدیم؛ صبح شوهرم گفت: ای حلیمه فرزندی مبارکی را به دست آورده‌ای! با همراهان رهسپار قبیله‌ی خود شدیم؛ من بهمان درازگوش لاغر، در حالیکه محمد (ص) و طفل خود را در بغل داشتم سوار شدم. مرکبی که وقت آمدن از همه عقب می‌ماند، چنان به سرعت راه می‌رفت که همراهان را به تعجب انداخته بود و مرتب می‌گفتند: این مرکب را چه شده است که دیروز نمی‌توانست راه برود ولی امروز تندتر از همه‌ی استرها و مرکب‌های ما راه می‌پیماید.



با اینکه آن سال، سال خشکسالی و قحطی بود، برکت و فزونی در زندگی آنها به خاطر وجود پیامبر اسلام رو آورده و آنها به خوشی به سر می بردند.

در زمانی که حضرت در خانه‌ای حلیمه بود، بنا به روایت مسعودی در سال چهارم تولدش و بنا به نقل طبرسی در سال سوم و طبق نقل قمی در سال پنجم، حادثه‌ای مهمی برای حضرت روی داد.

روزی حضرت از مادر خود سؤال کرد که برادران من به کجا می روند؟ مادرش گفت: به صحرا برای چرانیدن گوسفندان می روند، حضرت فرمود من هم می روم. روزی حضرت با برادران خود رفت، در صحرا مشغول چرانیدن گوسفندان بودند، که دو مرد سفیدپوش با طشتی پر از برف، آن حضرت را گرفتند و شکم او را شکافته، شکم و قلب او را در آورده و با آن برف شست و شو داده از درون قلب آن حضرت خون بسته‌ی سیاهی را بیرون آوردند؛ آنگاه آنها را به جای خود برگردانیده و دستی روی شکم آن حضرت کشیدند که به صورت اول در آمد، در آن باره حلیمه می گوید:... پس فرزند من به سوی ما دوید و گفت: محمد را دریابید که او را بردند و چون به نزد او آمدم، دیدم که نوری از او به سوی آسمان ساطع می گردد، پس او را در برگرفتم و بوسیدم و گفتم چه شد ترا؟ گفت: ای مادر مژگن خدا با من است و بوی از او ساطع بود از مشک نیکوتر...» (۹)

این حادثه سبب گردید که حلیمه و خانواده‌اش با همه علاقه و دلبستگی که در نگاه‌داری آن حضرت در نزد خود داشتند، از بیم زیان و ضرر رسیدن به آن حضرت، او را به خانواده‌اش برگردانند.

حوادث و رویدادهای تلخ همیشه به سراغ مردان بزرگ می رود تا آنها را در مسیر سخت زندگی آبدیده سازند هنوز شش بهار یا هفت بهار از عمرش نگذشته بود که با مادرش و کنیزش ام ایمن، برای دیدار با خالوهایش، رهسپار یثرب گردید، پس از دیدار در مراجعت به مکه مادرش مریض شد و در منزلی به نام ابواء چند میلی مکه به رحمت ایزدی پیوست. پنج روز پس از فوت مادر با ام ایمن به مکه بازگشتند. هنوز طعم تلخ فراق مادر از وجود آن حضرت نرفته بود که جدش عبدالمطلب را از دست داد، اکنون محمد یتیمی بود که تنها مانده بود. تنها ابوطالب بود که در این دوران کودکی و یتیمی سرپرستی او را به عهده گرفت.

وقتی انسان تاریخ بشری را بررسی می کند، در می یابد که اکثر پیامبران از میان محرومین و خانواده‌های متوسط پا به جامعه گذاشته‌اند. در رابطه با مردان بزرگ تاریخ هم، اکثراً چنین بوده است. چه بسا کودکی در مانده و بدون پدر و مادر، بدون سرپرست و سر پناه، تا رسیدن به جوانی از میان خاها و خاشاکها ظلم‌ها و بیادگرها، حق کشی‌ها و نامردمیاها و سنگلاخهای سخت زندگی گذشته و با گذاشتن پا به سنین جوانی لیاقت و شایستگی خود را در کارها نشان داده و به سرعت پلکان ترقی را پیموده و به ریاست و سیادت و سرداری رسیده است.

خانواده‌ای پیامبر، از نظر شرافت و کرامت انسانی، بهترین خانواده‌ای قریش بودند. آنها بت نمی پرستیدند، به جز در پیشگاه ایزد منان، سر تعظیم در نزد هیچ بتی فرود نیاورده بودند. از قربانی‌های که دیگران برای بتان و به پای آنها ذبح می کردند، نمی خوردند. از نظر اقتصادی هم وضع خانواده‌ای پیامبر تا زمان جدش عبدالمطلب خوب بود ولی در زمانی که حضرت پیامبر در تحت کفالت عمویش ابوطالب قرار گرفت، حضرت ابوطالب، مال اندکی داشت که به سختی زندگی‌اش را تامین می کرد. به خاطر همین نداری دو منصب رفادت یعنی اطعام حجاج در ایام حج و سقایت حجاج را در مقابل قرضی که از برادرش عباس گرفته بود به او واگذار کرد.

براین اساس زندگی پیامبر، در سایه عمویش ابوطالب با فقر و تهی دستی عمویش آغاز و تا آخرین روزهای زندگی‌اش ادامه پیدا کرد. پیامبر اسلام همیشه به این فقر افتخار می کرد و می فرمود: «الفقر فخری» در جامعه‌ای که معیار سعادت و خوشبختی را در ثروت و دارایی می دانند و تمام شرافت و کرامت انسانی را در داشتن مال و دارایی، و مکنت دنیایی می دانند با این جمله معنای عمیق و ژرف خود را آشکار می سازد و به همه می گوید که این معیار غلط است با پول و ثروت، نمی تواند سعادت را به ارمغان آورد، و نمی تواند انسان را به کمال انسانی و تعالی خدایی برساند. با این جمله پیامبر به همه‌ی پندارهای دروغین که میزان تشخیص و منزلت شخص در جامعه‌ای آن روز به



حساب می آمد تاخته و آن را پوچ و بی اساس خواند.

این جمله کوتاه معانی بسیاری را در بر دارد ولی به نظر می رسد که آنچه انسانیت را نابود می سازد و رشد انسان را به سوی کمال به بیراهه می برد فقر روحی و معنوی است، انسانی که از نظر معنا فقیر است، از فقر واقعی می باشد، اوست که در برابر هر کسی سر تعظیم فرود می آورد و برای لقمه ای نانی به پای هر خوکی می افتد. فقر معنوی کشنده ترین فقر است که امروز در جوامع بشری و در میان ملت های اسلامی حاکم است. تمام بدبختی های ما امروز ناشی از همین فقر است، اگر این فقر در انسان وجود نداشته باشد؛ ارتباط با معشوق، ارتباط با عالم بالا آسان خواهد بود. پیامبران، اوصیای آنها و اولیای کرام و بسیاری دیگر از انسانهای وارسته به اندازه ای که این فقر را از خود زدوده بودند، این ارتباط را داشتند. از نظر اقتصادی، فقری که پیامبر داشت، از روی نخواستن با رنج و محرومیت از پدر و مادر، بزرگ گردیده است. بهمین خاطر، وقتی که حضرت دعوتش را آشکار کرد، آنهایی که در آن روز مثل امروز، سعادت و کمال و شرافت و بزرگی را به مال و ثروت می دیدند، می گفتند: چرا خدا تو را به پیامبری انتخاب کرده که چیز نداری، باید یکی از ثروت مندان قریش را مبعوث به رسالت می کرد؟ چرا اطراف تو را برده ها و به اصطلاح آنها بی سرو پاها گرفته است!؟

فشار زندگی سبب گردید که حضرت ابوطالب ریاست کاروان قریش را به عهده گرفته و به سوی شام، به تجارت برود، او در این سفر پیامبر اسلام را با خود برد. در این سفر بود که جریان دیدار با بحیرا اتفاق افتاد، این سفر سبب گردید که حضرت پیامبر با توصیه عمویش، در خدمت خدیجه، زن ثروت مند عرب درآید، تا مال التجاره او را به شام برده و کرایه و مزد خود را بگیرد تا زندگی خود و عمویش را بهبود بخشد، در این وقت بعضی ها سن حضرت را سیزده گفته اند، ولی مسعودی می گوید که در آنوقت حضرت پانزده ساله بود. وقتی که حضرت پیامبر اسلام از تجارت شام برگشت، گزارش کار خود را به خدیجه داد و سود سرشاری را که نصیب او گردیده بود، به او خبر داد. اما خدیجه در انتظار گزارش دیگری بود، او می خواست این گزارش را میسره غلام او که در این سفر پیامبر را همراهی می کرد بدهد.

میسره به خدیجه از سایه انداختن ابر در تمام طول مسیر پر سر آن حضرت و کاروان، و نیز خبر راهب مسیحی به نام نسطور، که حضرت در زیر درختی نشسته بود، راهب به میسره گفت: من در کتب ادیان گذشته دیده ام که در زیر این درخت نمی نشیند مگر پیامبر و... خبر داد. گزارش میسره تمام حرفهای را که خدیجه از عمویش و رقه، در رابطه با پیامبر آخر الزمان، شنیده بود تایید می کرد. بهمین جهت علاقه ای خدیجه نسبت به محمد یتیم روز به روز بیشتر گردید. این علاقه سبب گردید که خدیجه این زن ثروتمند و با معرفت و با شرافت، در حالیکه خواستگاران بسیاری داشت، در هنگامی که چهل سال از عمرش می گذشت با پیامبر که بیست و پنج سال داشت، هر چند تهی دست بود، ازدواج نماید.

هر روزی که بر زندگی پیامبر می گذشت محبت و دوستی اش به خاطر امانت، صداقت، پاک دامنی در بین قریش بیشتر می گردید و مردم او را به عنوان محمد امین ملقب ساختند.

پیامبر اسلام، قبل از بعثت، در عین اینکه برای تأمین زندگی و دور بودن از محیط فاسد مکه، در قراریط به چوپانی مشغول بود، و در آن بیابانهای صاف به تفکر و اندیشه درباره هستی می پرداخت؛ از مسائل اجتماعی و زندگی مردم و اوضاع جاری مکه هم غافل نبود، او در جنگ فجاری که بین قریش و قبیله ی هوازن، یا بنا به روایت بین دو قبیله کنانه و قیس، واقع گردید شرکت داشت، قبل از اسلام عربها چهار ماه ذی قعدة، ذی الحجه، محرم و رجب را ماه حرام می دانستند و در این ماهها جنگ نمی کردند، جنگ فجار جنگی بود که در یکی از این ماههای حرام واقع شده بود، بهمین جهت فجار نامیده شد.

حادثه ای دیگری که در این دوران رخ داد و پیامبر اسلام در آن نقش داشت، حلف الفضول است، قبیله های که در مکه ساکن بودند، برای مصون ماندن از تعرض قبیله ها به همدیگر، پیمان های میان خود بسته بودند، لذا اگر غریبی به شهر وارد می شد و به او ستمی می رسید، هیچ قبیله و یا پیمانی نبود که از او حمایت نماید.



زمانی مردی از بنی اسد بن خزیمه برای تجارت به مکه آمده بود، مردی از بنی سهم کالای او را خرید اما بهای آن را نپرداخت آن مرد برای دادخواهی نزد قریش رفت ولی آنها گفتند؛ چون تو هم پیمان ما نیستی، نمی توانیم از تو حمایت نماییم. مرد اسدی وقتی که از همه جا نومید گردید، بر بالای کوه ابوقیس رفته شعرهای در مظلومیت خود خواند و از قریش یاری طلبید، قریش، از عمل خود پشیمان شده، در خانه‌ای عبدالله بن جدعان جمع شدند، پیمانی بستند که از این پس نگذارند، بر هیچ غریبی ظلم و ستم شود، پیامبر در این حلف شرکت داشت. به خاطر اینکه این پیمان زیاده از پیمانهای دیگر بود، آن را حلف الفضول نام گذاری کردند. علت‌های دیگری هم برای تسمیه‌ای آن گفته‌اند. پیامبر اسلام پس از بعثت می‌فرمود: «در جاهلیت، در خانه‌ای عبدالله بن جدعان، در پیمانی شرکت کردم که اگر به جای آن شتران سرخ مو به من می‌دادند، آن چنان شاد نمی‌شدم و اگر مرا بار دیگر به چنان مجلسی بخوانند حاضرم.» (۱۰)

کار دیگری که پیامبر اسلام، پیش از بعثت انجام داد و موقعیت او را در میان قبائل بالا برد، برداشتن نزاعی بود که در نصب حجر الاسود، در بین قبائل پیش آمد، نزاعی که اگر در می‌گرفت، خونهای زیادی ریخته می‌شد، اعراب دوران جاهلیت با اینکه در توحش کامل زندگی کرده و بت می‌پرستیدند، اما نسبت به مکه احترام قائل بودند و می‌دانستند که کعبه، خانه‌ای است که حضرت ابراهیم، برای خدا ساخته است.

اصولاً وقتی که تاریخ را ورق می‌زنیم، به مردمی که خدا پرست نباشند کم برخورد می‌نماییم. آنچه که در تاریخ ادیان و تاریخ بشر به آن بر می‌خوریم، مشرک است، اعراب جاهلی، چه آنهایی که بت می‌پرستیدند، و چه آنهایی که خورشید و ماه، ستاره و آتش را می‌پرستیدند، نمی‌گفتند: اینها خدا هستند، اکثر می‌گفتند، اینها شفعا ما در نزد خدا می‌باشند: قرآن از این مفکوره یاد می‌فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَ يِقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاءُنَا عِنْدَ اللَّهِ...» می‌پرستند چیزی را که نه ضرر رساند به آنها و نه نفع و سود، از غیر خدا، و می‌گویند: اینها شفیعان و واسطه‌های ما در نزد خدا هستند...» (۱۱)

روی این جهت، به خانه‌ی کعبه احترام داشتند، در یکی از سالها سیل عظیمی آمد و کعبه را خراب کرد؛ قبائل جمع شدند تا آن را بسازند، وقتی که دیوارها را بالا آوردند و در حد نصب حجر الاسود رسانیدند، هر قبیله‌ی می‌خواست، افتخار نصب حجر را خودش داشته باشد، لذا بر سر نصب حجر به منازعه برخاستند، این نزاع به اندازه‌ی جدی بود که طشتی از خون آوردند و دستهای خود را به عنوان سوگند در آن فرو بردند و قسم یاد کردند که باید بچنگند تا پیروز گردند. چهار شب یا پنج شب، وضع بدین منوال گذشت تا اینکه دوباره جمع شده و در مسجد به مشاوری پرداختند.

بعضی از راوی‌ها نوشته‌اند که پدر امیه بن مغیره که مس‌ترین قریش بود گفت: ای مردم بیایید در بین خود، اینطور قرار بگذارید که هر کس اول بار از در مسجد وارد شد، در این مسئله داوری نماید. همه قبول کردند. اولین کسی که داخل شد پیامبر (ص) بود، وقتی که چشم‌ها به آن حضرت افتاد، همه گفتند: این امین است، ما به داوری او راضی هستیم هنگامی که حضرت را در جریان نزاع خود قرار دادند، حضرت جامه‌ای خواست، یا بنا به روایت دیگر که موثق است، رداء خود را پهن کرد و حجرالاسود را در بین آن گذاشت؛ آنوقت رئیس هر قبیله‌ای آن را امر کرد که از گوشه‌ای ردا بگیرد، همه آن را برداشتند تا به موضع نصب حجر رسید، پس از آن حضرت رکن را گرفته به جای خودش نصب کرد.

پیامبر اسلام غیر از این کارها، کارهای دیگری که برای همکاری اجتماعی انجام می‌داد، به محرومان رسیدگی می‌نمود و با مردم به اخلاق خوش رفتار می‌کرد. در این دوران پیامبر اسلام، هیچگاه عادات و رسوم اعراب جاهلی را در عین اینکه قبول نداشت مورد استهزاء و تمسخر قرار نمی‌داد و در ملا عام، از بت‌های آنها بد نمی‌گفت: به تعبیر دیگر پیامبر اسلام با معلول مبارزه نمی‌کرد و می‌دانست پایه‌های جامعه از اساس خراب است و تا زمانی که اساس عقیده و ایمان مردم درست نشود، این معلول‌ها وجود خواهد داشت.



## ۴ - بعثت یا مأموریت الهی برای نجات و هدایت انسانیت

پیامبر اسلام هر چه به سالهای بعثت نزدیک می‌شد، از مردم بیشتر کناره می‌گرفت و در سال یکماه را در کوه حرا، به عبادت مشغول می‌گردید. نزدیک به بعثت در خواب به او الهاماتی صادقه می‌شد صدای ملک، را می‌شنید ولی ملک، را نمی‌دید. این وضع مدتی ادامه داشت تا اینکه در یکی از همین ماههایی که پیامبر در حرا مشغول عبادت بود، جبرئیل نازل شده گفت: **اقْرَأْ بِخَوَانِا حَضْرَتْ گفْت، خَوَانِدَنْ نَدَانِم، دَرْسْ نِیَامُوخْتِام، مَکْتَبِی رَا نَدِیدِهَام، چَطُورْ بَخَوَانِم؟ جَبْرئیل، دَرْ حَالِیکَه اَو رَا فِشَارْ مِی دَادْ گفْت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ...»** بخوان به نام پروردگارت، پروردگاری که انسان را از خون بسته آفرید، بدیشان بعثت انسان، آغاز و انسانی کامل زمام این رستاخیز را با همه‌ی سختی‌ها به دوش گرفت، و امانتی بزرگی را که آسمان و زمین از حمل آن عاجز بودند، بر عهده گرفته و برداشت.

بعثت پیامبران، ضرورتی است که این بشر خود سر، و این موجود نادان و مغرور، به آن نیاز داشته و بدون آن زندگی‌اش ممکن نخواهد بود، بشری که گرفتار تکبر و خود بزرگ بینی و خود محوری، قدرت طلبی و انحصار طلبی و نفع خواهی می‌باشد، نیاز به رهبر دارد که آن را در مسیر صحیح انسانی هدایت نموده و دستورات زیستن را برای او بیاموزد جهالت و نادانی او را بر طرف ساخته شهوات را بوسیله دین مهار نماید، تا او را این توسن سرکش شهوات و تمایلات حیوانی به وادی هلاکت نیفگند. پیامبران آمدند تا انواع بندگی غیر خدا را از زندگی بشر براندازند و این موجودی را که خود را در غل و زنجیر پرستشها گرفتار ساخته آزاد نمایند.

هدف از بعثت را قرآن چنین بیان می‌کند: **«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَقَائِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»** هر آینه به تحقیق منت گذاشت خداوند، بر مؤمنین در هنگامی که بر انگیخت در میان آنها پیامبری را از خود آنها که تلاوت کند بر آنها آیات خدا را و تزکیه و پاک سازد آنها را، و برای آنها کتاب و حکمت بیاموزد هر چند پیش از این در گمراهی آشکار بودند. (۱۲)

انسان موجودی است، دارای قوای متضاد حیوانی و روحانی، هنگامی که انسان از مادر متولد می‌گردد، طبق فرموده‌ای خداوند، فطرتاً، خداشناس است، یعنی اگر عوامل تربیتی، محیط اجتماع و خانواده و مدرسه، بر آن تأثیر سوء نگذارد، پس از اینکه به حد بلوغ رسید خداشناس خواهد بود، قرآن در این زمینه در جاهای بسیاری اشاره دارد و پیامبر اسلام هم فرموده: **«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا أَوْ مَجَسَّانِيًّا»** (۱۳) هر زاده شده‌ای بر فطرت توحید زاده شده است، تا اینکه پدر و مادرش، او را یهودی، یا نصرانی و یا مجوسی می‌گردانند، چه اینکه فطرت را به معنی توحید؟ دین و... بگیریم و چه مراد از آن را مجموع قوا و نیرو و توان فعال بالقوه در وجود انسان بدانیم، که همه را خدا داده است، منظور این است که توان و قوای موجود در وجود انسان، برای شدن، در همه وجود دارد.

بنابراین انسان بالقوه دارای استعدادی است که قابلیت و توانای هر نوع سیری را دارد. می‌تواند سیر سعودی به سوی کمال، سیر الی الله داشته باشد، می‌تواند قوس نزولی بی‌پیماید و سیر بسوی شیطان و اهریمن و نابودی را داشته باشد. می‌تواند انسان مسوول و خلاق و کارا باشد، می‌تواند آدم بیکاره و هرز و سریار اجتماع، می‌تواند مصلح باشد، می‌تواند مفسد باشد؛ می‌تواند مسلمان باشد، می‌تواند یهودی و نصرانی و مجوسی باشد. اما این گردیدن‌ها طبق فرموده‌ای رسول گرامی(ص) به دست پدر و مادر است. آنها هستند که زندگی این انسان، آینده را رقم می‌زنند، روی این جهت اسلام، از بدو ازدواج و انعقاد نطفه تا لحظات مرگ و بعد از آن، برای انسان وظیفه تعیین می‌نماید، و از همان ابتدا نظر اساسی روی تربیت دارد، چه اینکه با تربیت صحیح است که فرزندان سالم به جامعه تحویل داده می‌شود و جامعه‌ای سالم از آن به وجود می‌آید. به خاطر همین قابلیت و شدن انسان و همین خمیر مایه که می‌تواند همه چیز شود، خداوند پیامبران را فرستاده است تا از این طیبت و فطرتی که همه‌ی استعدادها را دارد، انسان بسازد.



انسانی که خدا آن را برترین موجود دانسته و با خلق آن به خود آفرین گفته است.

خداوند می‌فرماید: ما پیامبران را از خود آنها، از میان آنها، از جمع آنها، کسانی که مثل آنها هستند مثل آنها زندگی می‌نماید، پدر و مادر و اقوامش می‌شناسند، انتخاب کردیم تا پیامبران با شناخت به نیاز آنها مشکلات آنها، درد آنها و روحیه و رفتار آنها به تربیت آنها برخیزند، آیات ما را برای آنها بخوانند و به تزکیه‌ی آنها از شرک، از بت پرستی، از رذالت، از بیماریهای مانند: تکبر، حسد، قدرت طلبی، ریاست خواهی، حب النفس، هوای نفس، حرص و آز، طمع، خیانت و پرستشهای گوناگون پردازند. پس از تزکیه و خودسازی به آنها کتاب و حکمت، علم و دانش و معرفت را بیاموزند.

بررسی همه جانبه این آیه بحث گسترده‌ای را می‌خواهد که مجال آن نیست ولی ما در اینجا به اجمال نظری به کلمات مثل حکمت و تزکیه می‌اندازیم.

در رابطه با حکمت تفسیر کبیر چنین می‌گوید: بدان حکمت آنست که قول و عمل یکی باشد، یا مراد این است که انسان از جهل و خطا بیرون آید، یا مراد از حکمت معرفت به دین و دانشمند شدن در دین است و متابعت کردن و عمل کردن به آن، یا مراد از آن فصل بین حق و باطل است. (۱۴) یا مراد نبوت است، یا مراد از حکمت قرآن است، یا مراد از آن علم است. در مجمع البیان هم همین معانی به چشم می‌خورد ولی حکمت علاوه بر این معانی، همان معارف الهی و آراستن خود به صفات ملکوتی و ارتباط برقرار کردن با عالم بالا و انوار الهی می‌باشد. حکیم کسیست که ارتباط نزدیک با حضرت حق داشته و روح او با مبده اصلی اتصال دارد، حکیم کسی است که جسم او به مثابه آلت و وسیله برای روح می‌باشد، یا قفسی برای آن که هر وقت بخواهد با معشوق ارتباط برقرار کند، از بدن جدا شود و در این وقت، اگر ضربه‌ای به بدن وارد آید، هیچ تألمی را روح احساس نکند. چنانکه در زندگی ائمه علیهم السلام، مخصوصاً حضرت امیر، در حال نماز بر می‌خوریم و حکیم و فیلسوف بزرگ اسلام مرحوم داماد نیز چنین می‌گوید: «حکیم آنست که بدن از برای او چون لباس باشد، هر وقت اراده کند، او را رها کند.» (۱۵)

اما آنچه که در اینجا مهم است و مربوط بحث ما، مسئله تزکیه است، این تزکیه و خودسازی همیشه مورد تاکید قرآن بوده و در آیات بسیاری آمده است. پیامبر اسلام هم روی تزکیه نفس و خودسازی تاکید ورزیده بخش عمده‌ای از ندگی خود را قبل از بعثت و سیزده سال را پس از آن روی این مسئله کار کرده و انسانهای بسیاری را تربیت نموده است.

پیامبر اسلام می‌فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». بنوانگیزخته شده‌ام تا منشهای نیک را کامل گردانم» (۱۶) اصلاح اخلاق و رفتار را می‌است که انسان را از مسیر انحرافی نجات داده و به سوی راه راست سوق می‌دهد، اگر اخلاق رذیله و پست در انسان وجود داشته باشد، هیچگاهی انسان موفق نمی‌گردد که دست به اصلاح خود بزند، رفتار انسانی در صورتی میسر است که انسان خواش‌های نفسانی و اخلاق ضد بشری و روحیه‌ای ددمنشی را از خود زدوده و خود را از همه‌ی پلیدی‌ها پاک سازد. خودسازی به اندازه‌ای مهم است که پیامبر اسلام، پس از برگشت از سریه‌ای فرمود: مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الأصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر، فقیل: یا رسول الله، ما الجهاد الاکبر؟ قال: جهاد النفس، «خوشا به حال مردمی که به پایان بردند جهاد کوچک را و باقی مانده بر آنها جهاد بزرگ، گفته شد یا رسول الله جهاد اکبر کدام است، حضرت فرمود: جهاد و مبارزه با نفس» (۱۷)

مبارزه‌ای با نفس و هواهای نفسانی، به تعبیر دیگر ایستادن در برابر تمایلات حیوانی، جهاد و مبارزه بزرگ می‌باشد، چه اینکه پا گذاشتن روی خواسته‌های پی در پی نفس اماره کار بسیار سخت و دشوار است، کاری است که بیرون آمدن از امتحان آن و پیروزی در این جبهه، پیروزی واقعی انسان به حساب می‌آید. با این مبارزه است که انسان به تعالی و کمال می‌رسد و به مدارج عالی الهی دست پیدا می‌کند.

امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ وَانْتِنِينَ: إِيْتَابِعَ النَّهْوِي، وَطَوْلَ الْأَمَلِ. أَمَّا إِيْتَابِعَ النَّهْوِي فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طَوْلَ الْأَمَلِ، فَيَنْهِي عَنِ الْآخِرَةِ»



«همانا ترسم من بر شما مگر دو چیز را: پیروی هوی، و درازی امید، اما پیروی هوی، پس همانا او باز می‌دارد از حق؛ و اما درازی امید، پس از یاد می‌برد آخرت را.» (۱۸)

هوا همان اشتها و خواست نفس می‌باشد؛ چه اینکه در رابطه با چیزهای خوب باشد یا بد. و اشتها و درخواست‌های نفس هم سیری ناپذیر است، اگر چیزی به او دادی، چیز دیگر از تو می‌خواهد، اگر زیر بارش رفتی، بار دیگر تو را در زیر بار خود می‌برد، اگر لجام زندگی را در دست او قرار دادی، زندگی انسان را تباہ می‌سازد و انسان را به پرتگاههای ضد انسانی می‌اندازد. نفس اماره، نفس سرکش، نفسی است که انسان را رسوا و زندگی را برای انسان تلخ می‌سازد. نفس اماره نفسی است که حتی پیامبران از آن به خداوند پناه می‌برد و می‌فرماید: «وما ابری» نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي» «نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، به درستی که نفس بسیار امرکننده به زشتی است، مگر اینکه رحم بکند پروردگار من» (۱۹) و در جای دیگر می‌فرماید: «ولا تتبع الهوا فيضلك عن سبيل الله» پیروی هوای نفس را مکن که گمراهت می‌کند از راه خدا (۲۰) یعنی زیر بار نفس رفتن، انسان را از جاده شرع و از مسیر الهی خارج می‌سازد.

خود سازی مهم‌ترین مسأله برای انسان است، انسان اگر بخواهد، مدارج عالیة انسانی را طی نماید باید با نفس خود مبارزه کند. انسانی که می‌خواهد، در جامعه مسؤولیت انسانی و اسلامی خود را به خوبی ایفا نماید باید از هر نظر خود را از آلودگیهای نفسانی پاک سازد و کاری کند که بتواند برای دیگران الگو و نمونه و سرمشق باشد. اگر در میدانهای کار و تلاش باشیم، یا در سنگر علم و دانش، یا در میدانهای مبارزه حق علیه باطل، باید مستقی و پرهیزگار باشیم، وقتی که انسان تاریخ را بررسی می‌کند، در می‌یابد که بیشترین انسانهای که انسان زیسته‌اند و انسان مرده‌اند، کسانی‌اند که مجادله‌ای با نفس داشته و خود را ساخته بوده‌اند.

پیامبر اسلام، پس از مبعوث شدن به رسالت، اولین کاری که می‌کند به تربیت و تزکیه و ساختن افراد می‌پردازد. او در دوران سیزده سال در اول بعثت در مکه، انسانهای را می‌سازد که در برابر باطل، از سنگ هم سخت‌تر بودند. مگر پیامبر به بلال حبشی و سمیه و یاسر و عمار و امثال آنها چه چیزی عطا کرده بود که در برابر شکنجه‌های طاقت فرسای مشرکین چنان مقاوم و شکست ناپذیر شده بودند؟ پیامبر اسلام تنها کاری که انجام داده بود، با آیات روح بخش قرآن، روح آنها را از رذایل شرک و بت‌پرستی پاک کرده و زمینه را برای استقرار ایمان به خداوند آماده کرده بود.

پیامبر اسلام، با درک عمیق و ژرف و باور روشن پیشی، سیزده سال را به تربیت افراد می‌پردازد و در طول این دوران، دست به هیچ مبارزه نظامی نمی‌زند - یعنی حق این کار به او داده نمی‌شود؟ چرا؟ برای اینکه باید افرادی تربیت و ساخته شود، و ایمانی در اعماق قلبها مستقر گردد تا با همکاری چنین افرادی بتوان دست به اسلحه برده و جامعه‌ای نو و تازه‌ای را پی ریزی نمود. با انسانهای ساخته و انسانهای که امتحان پاکي و خلوص را نداده‌اند و جان‌شان سرشار از ایمان اسلامی نشده که نمی‌توان دست به اقدام اساسی که مبارزه‌ای مسلحانه باشد زد. تاریخ گواه روشنی می‌باشد، بر اینکه پیامبر با این یاران اندک ولی مؤمن و خود ساخته‌ای خود، توانست از جامعه‌ای جاهلی مشرک، متفرق، دشمن و دور از انسانیت، جامعه‌ای مؤمن، متحد و منسجم بسازد و با این اعراب بدوی و دور از تمدن که تا قبل از بعثت، دو امپراطوری روم و ایران، دو تمدن بزرگ، آنها را به هیچ می‌انگاشتند، امت واحدی ساخت، که هر دو امپراطوری را تهدید به نابودی کرده و در مدت کوتاهی آنها را در حوزه‌های نفوذشان شکست داده و خود جایگزین آنها گردید.

خود سازی بالاترین جهاد است؛ و در تمام زمینه‌ها و رشته‌ها اگر وجود داشته باشد، در آنجا پیشرفت، سعادت و رستگاری خواهد بود. اگر عالم یا رهبری بدون اینکه به تهذیب نفس و خود سازی بپردازد، زعامت و رهبری مردم را به دست بگیرد، به جای اصلاح، فساد خواهد کرد و جامعه را به سوی نابودی سوق خواهد داد. ما در تاریخ اسلام از این انسانهای که بدون تهذیب نفس خود، رهبری مردم را به دست گرفته‌اند، بسیار داریم. ونیز عالمانی که بدون تزکیه خود مسلح به سلاح علم شده‌اند، و بدون اینکه به جهاد اکبر بپردازند قبای زعامت دینی را به



تن نموده‌اند. اینها ضربه‌های هولناکی به اسلام وارد کرده‌اند. این عالمانی بی‌عمل و رهبران نالایق و نساخته بودند که مسیر اسلام را از مسیر اصلی‌اش عوض کردند و تمنیات و خواسته‌های شهوانی خود را به نام دین، به جامعه اسلامی تحمیل نمودند.

امروز نیز، جامعه اسلامی، در اکثر کشورهای اسلامی دچار چنین سردمداران و عالمان بی‌عمل می‌باشند. و بدبختی مسلمانان در این نهفته است که رهبران فاسد دارند. رهبرانی که بدون لیاقت و شایستگی، بدون خودسازی و تزکیه نفس، با همکاری عالمان بی‌عمل و تابع هوای نفس خویش، برگرده‌ای ملت‌های اسلامی سوار شده‌اند.

امروز مسلمانان، در سرزمینهای خودشان، با امکانات خودشان، مورد قتل، غارت، تجاوز و... قرار می‌گیرند، بدون اینکه اقدامی از سوی سردمداران کشورهای اسلامی و یا علمای دین صورت بگیرد. اینها نه تنها کاری به نفع مسلمانان نمی‌کنند که همدست غارتگران نیز می‌باشند. اگر ایران فریادی بر می‌آورد، و ندای مسلمانی را به جهان باز گو می‌کند؛ او را تروریست معرفی می‌نمایند.

متأسفانه امروزه ما، در افغانستان نیز با همین مشکل رو برو هستیم، بسیاری از رهبران جامعه ما، اسیر خواهشهای نفسانی و تمنیات شهوانی هستند، پیش از اینکه خود را بسازند و به تهذیب نفس پردازند رهبری جامعه را بعهده گرفته‌اند و لذا همه این بدبختی‌ها و مشکلات موجود ما زایده و نتیجه این است که رهبران، جهاد با نفس نکرده‌اند.

## ۵ - هفته وحدت گامی به سوی وحدت امت اسلامی

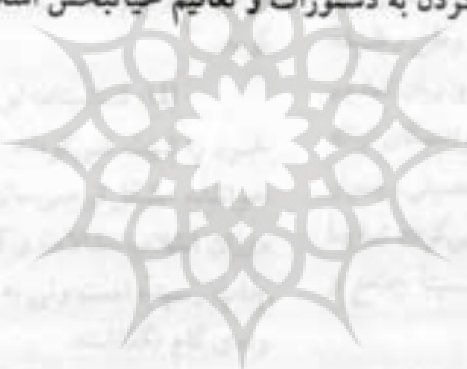
ماه ربیع الاول ماه میلاد است، میلاد مردی که باتولد خود، جهان را دگرگون ساخت و ارزشهای والای انسانی را که بر باد رفته بود احیاء کرد. امت واحده، امت وسط، امت اوست. ملت‌های مسلمان باید افتخار کنند که پیرو چنین مردی هستند. باید زندگی، رفتار و گفتار او را سرمشق خود سازیم، باید در زیر لوای او متحد شویم، از تفرقه و جدایی پرهیز کنیم. اختلافات را کنار بگذاریم، از معجزه‌ای بزرگ او درس زیستن، درس اخوت و برادری بیاموزیم. بیایید به میمنت این مولود بزرگ، تکبر و خودخواهی‌های خود را کنار گذاشته، از مکتب او درس انسانیت را فراگیریم. بیایید در کنار هم به وحدت بی‌اندیشیم تا خود و جامعه و مردم خود و امت بزرگ اسلامی را از این همه بدبختی و ذلت نجات دهیم. بیایید از این هفته وحدت که امام خمینی (ره) به خاطر اختلافاتی که در بین مسلمین، در رابطه با ولادت این مرد بزرگ بود، اعلام کردند، استفاده کنیم اعلام هفته وحدت کار به جا و شایسته‌ای بود که اگر مسلمانان، علماء، سران کشورهای اسلامی به آن توجه نمایند، می‌توان وحدت را در جامعه‌های اسلامی حاکم ساخت؛ و اگر این خواسته‌ای همگانی همیشه مفقود برآورده شود؛ و اگر این مرغ سعادت که همه خواهان اویند ولی هیچکس اقدامی برای به دست آوردن او نمی‌کند، به دست آید، مسلمین اقتدار خود را باز خواهند یافت و به عزت و شکوه معنوی و مادی خواهند رسید.

در هر جامعه‌ای اختلاف وجود دارد، احزاب گوناگون وجود دارد؛ چه مذهبی، چه غیر مذهبی. اما به خاطر اینکه در یک کشور زندگی می‌کنند و برای اعتلاء و رشد و شکوفایی فرهنگی، اقتصادی، صنعتی مردم کشور خود کار می‌نمایند و هدف همه آنها تعالی و پیشرفت مردم خود می‌باشد با هم تفاهم می‌کنند. در جوامع اسلامی نیز مسأله همینطور است. اگر واقعاً همه روی وحدت تلاش کنند؛ اختلافاتی که وجود دارد، مثل اختلافات احزاب خواهد بود و نمی‌تواند سبب شکست وحدت گردد، بلکه آنچه مورد نظر است، همان قانون کلی اسلامی می‌باشد که بر اساس آن خط مشی عملی و سیاسی تنظیم می‌گردد. یعنی چهارچوبه اسلام چیزی است که هیچ کسی در آن اختلاف ندارد و اگر بر اساس آن رفتار شود، نظرات، عقاید، مذاهب و دیدگاه‌های همه در میان امت واحده با توجه به آن چهارچوبه احترام گذاشته شده و در محدوده خاص خودش عمل شده و به اجرا گذاشته می‌شود. مثلاً در قانون اساسی این «امت واحده» از فقه اسلامی بر اساس رأی و نظر پنج مذهب استفاده شده و تنظیم گردد؛ و در مواردی که تصادم در



حکم پیش می‌آید، می‌توان به اصل قرآن مراجعه کرد و با فتوای که با روح اسلام مطابق باشد، نزاع را حل کرد و یا موضوع را به مصالحه فیصله داد.

اما صد حیف که باز به خاطر همان نبود خودسازی و جهاد با نفس و به خاطر حب الذات، و نفع پرستی و ریاست طلبی بسیاری حاضر به این وحدت نشده و نمی‌باشند. و اگر بر فرض حاضر به وحدت باشند، استعمار نخواهد گذشت، استعمار، این اژدهای زخم خورده از اسلام، به یاد دارد که در گذشته‌های نه چندان دور، چطور از مسلمانانی که اسماً متحد بودند و در سایه و نام یک حکومت می‌زیستند، شکستهای سختی خورده است. استعمار می‌داند که اگر مسلمین متحد شوند، به قدرت شکست ناپذیر تبدیل خواهند شد؛ قدرتی که در سایه آن دست استعمار از همه منابع زیر زمینی و رو زمینی کشورهای اسلامی قطع می‌گردد؛ پس او سعی می‌ورزد که این مفهوم در حد شعار باقی بماند، بلکه در بسیاری موارد خود وسیله‌ای گردد برای اختلاف. سنگ اندازیهای قدرتهای جهانی در میان کشورهای اسلامی، به گونه‌ای می‌باشد که همه آن را درک می‌کنند و همه می‌دانند که استعمارگران نمی‌خواهند که کشورهای اسلامی قدرتمند گردند؛ ولی به خاطر اینکه منافع عده‌ای سر سپرده و مزدور، در این می‌باشد؛ آنها نه تنها در راه وحدت بلکه در راه ایجاد اختلاف همگام با قدرتهای استکباری عمل مینمایند. کاری که سبب گردیده و می‌گردد که بیت المال مسلمین، رایگان و مفت در اختیار دشمنان اسلام قرار می‌گیرد. تا وضع چنین باشد، دم زدن از وحدت، شعاری خواهد بود که در ظاهر همه طرفدار او هستند. هرچند صحبت در این مقوله بسیار است ولی ما را مجال آن نمی‌باشد. چیزی که ذکر آن در اینجا ضرور است، این است که باید ما به اسلام برگردیم، راه حل نهائی مسأله افغانستان بازگشت به اسلام و عمل کردن به دستورات و تعالیم حیاتبخش اسلام است.



پی نوشتها

- ۱- اصول کافی ج ۲ کتاب حجة ۳۲۴
- ۲- عظمت محمد ص ۷
- ۳- بداية و النهاية ج ۲ ص ۲۶
- ۴- صحیح مسلم جزء دوم کتاب صیام ص ۸۰۲ حدیث ۱۹۸
- ۵- صف آية ۵
- ۶- اعراف آية ۱۵۶
- ۷- نهج البلاغه بخش ۳ ص ۳۵
- ۸- سیرت رسول الله ص ۱۶۰
- ۹- منتهی الآمال ص ۱۸
- ۱۰- تاریخ تحلیلی اسلام ص ۲۱
- ۱۱- یونس آية ۱۷
- ۱۲- آل عمران آية ۱۶۳
- ۱۳- چهل حدیث امام خمینی (ره) ص ۱۸۰
- ۱۴- تفسیر کبیر فخر رازی صفحه ۷۲ به بعد ذیل آية ۲۸ بقره

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی



- ۱۵ - چهل حدیث امام خمینی رحمه الله ص ۹۱
- ۱۶ - همان مدرک ص ۵۱۱
- ۱۷ - وسائل الشیعه ج ۶ ابواب جهاد با نفس ص ۱۲۲
- ۱۸ - چهل حدیث امام خمینی رحمه الله ص ۶۷
- ۱۹ - سورة یوسف آیه ۵۲
- ۲۰ - سورة ص آیه ۲۵

در این مقاله از آن روایتی که در کتاب «تفسیر قرآن مجید» از علامه مجلسی در جلد ۱۰ ص ۱۰۰ آمده است، استفاده می‌کنیم. در این روایت آمده است: «... و این روایت در کتاب «تفسیر قرآن مجید» از علامه مجلسی در جلد ۱۰ ص ۱۰۰ آمده است...»



در این مقاله از آن روایتی که در کتاب «تفسیر قرآن مجید» از علامه مجلسی در جلد ۱۰ ص ۱۰۰ آمده است، استفاده می‌کنیم. در این روایت آمده است: «... و این روایت در کتاب «تفسیر قرآن مجید» از علامه مجلسی در جلد ۱۰ ص ۱۰۰ آمده است...»

**شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**  
**رتال جامع علوم انسانی**

این مجله علمی-پژوهشی در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر می‌گردد. هدف از تأسیس این مجله، فراهم کردن بستری برای تبادل نظر و گفت‌وگو بین محققان و پژوهشگران در این حوزه‌ها است. این مجله به صورت فصلی منتشر می‌گردد و به زبان فارسی و انگلیسی در دسترس قرار می‌گیرد.

- ۱ - ...
- ۲ - ...
- ۳ - ...
- ۴ - ...
- ۵ - ...
- ۶ - ...
- ۷ - ...
- ۸ - ...
- ۹ - ...
- ۱۰ - ...
- ۱۱ - ...
- ۱۲ - ...
- ۱۳ - ...
- ۱۴ - ...
- ۱۵ - ...
- ۱۶ - ...
- ۱۷ - ...
- ۱۸ - ...
- ۱۹ - ...
- ۲۰ - ...